

مقالہ سیم سو صد ہوم
۱۵۳

بجداق زادہ کی انجمنوں نے ہذاق لہران صاحب سے شوق کتہہ کا ریحانی رسید کہ بہرین مردم متقی و زکیست
خواہی کجواہی از غائب میشد تا آنکہ ابوسف ترک نہ کشید دیوانہ و نامہ ای کلان تیج بوش بود بہرہ را اصلہ جون و
بقدم ماعت پیش مدعو عادل شاہ بخصب رفتہ حکم کرد کہ جمعی شتاقہ پسر اور الفجر و جبریا ورنہ دیوسف شیعہ وہ ان کردم
بزند سرش بہ تیغ بیدہ تیغ از تن جدا سازد دیوسف شیعہ دیوان کہ از امرای تاجپوش بود مردم ملو عادل شاہ را نامہ سب نمودہ
ہما روز علائقہ اہل و عیال پیش انداختہ وارخص برآمدہ بجانب فہرکہ کہو کہ قطعش نمودہ وان کردید و قصہ کاژودہ سکر
بوضع سہ کنز بل نامہ سب رفعت او نمودہ و پوچی خاتون و لہرہ سمعیان عادل شاہ از مشاہدہ آن اوضاع و احوال و لیکہ
نازم کشت کہ ملو عادل شاہ را معرہ ان کرہ اسیدہ سنایم ادہ ابراہیم را برکت نشانہ پس جوہر شیعہ دیوان محی بیغامہ
کہ ملو عادل شاہ قابل ستایہ نیست باید کہ اورا موقوف ساختہ سخر ادہ ابراہیم را بجائش لکے یوسف شیعہ دیوان کی از
محرمان بہ نکلہ ان نزد اسب خان لاری و ستادہ حقیقت حال را اعلام نمودہ سدخان لاری جو اہدو کہ من از اطوار نا پسندیدہ
زکت یجایور ادہ دینچانستہ ام و چون غلطی دار مجال ملو عادل شاہ تغرہ نمودہ دل بر ساطنہ ہی می خندہ اورا است کہ سعادت
دولت ہودمان عادل شاہی بہ طور دانستہ بہ یہ عمدہ علما پوچی خاتون کوید از فرہان او کجاوز تہائی یوسف شیعہ دیوان از تجویز
سدخان لاری متھان خاطر کسان پوچی خاتون را معضی تمام رخصت معاہوت نمودہ و موجب اشارہ ان بقیس زمانہ
روز موعود باو بیت سوار تاجپوش بہ یجا پورہ در آمدہ و میدرنگ لقلعہ ارگ رفتہ فعدا بہرہ بقدم ہا بخت پیش آمدہ بود کشت
و ملو عادل شاہ را محبت ساختہ لغز ہودہ پوچی خاتون اورا مع براہ را عیانی او الو خان کجول کرد ایندو ششہ ادہ ابراہیم را کجایا
منوب ساختہ ہیب پودہ فلکند افسر بی از سری نمودہ استمان بزرگ دیکری الغرض ابو
شاہی ملو عادل شاہ شش ماہ بندہ رہا بود فکر ستایہ ابراہیم عادل شاہ ان سمعیان عادل شاہ
و اہخان اخبار و واقعات و وجہ کجارجانہ سخن کہ از مورخانی یو کتہہ ابراہیم عادل شاہ را پناہ بیان می کند کہ ستایہ
بسی شجاع و مردانہ و از غائب خورد جوہر سن بی ما کہ بگردہ سہ سیاتند از شیب و فرازی آمدن شد بنا بران او از ہفت
و غیرتس بہرست جوہر غلوہ باب طرز بن فہرکہ یہ سہ ماہ وقت کہ منافع کور ستایہ بہرست آورد ماہ ہا حیات کور باو
بسرکشتہ و صف آرائی پر دانت ہیت ملک را کور قرار خوانی داد تیغ را بقیارہ باید کرد

و از افواه شنیده می شود که در مدت شاهی او در مرتبه جنک معرب با نظام شاهیه و غیره اتفاق افتاد و به نفس نفیس خود در
جمع معارک حاضر بوده در لوازم شجاعت و جلالت تقییری نگر و تا چون سبب حضرت در درجه طالع او چنانکه باید نبود در پنج
یک از مرزوب هم تنش فتح و فزونی بخت کرد و جنک قصبه اورخان و اوختین کیست از آن دو دمان که در کشی بود
و بعد اجتناب نموده اسامی ایله اثنی عشر از خطبه بر آورده ملت حضرت امام شیخه را رواج داد و شعار طایفه امامیه را بر طرف ساخته
تاج سرخ دوازده ترک را که در انحصار شمار سپاه شیعه بود فرمود که کسی بر سر نه نهد و از امرای غیب بجز اسد خان لاری و شای
کلدی اتای رومی و شجاعمان کرده را موقوف ساخته و از امارت معزول کرده انیده دکنی و حبشی را بجای ایشان بگذارد
و مثل دودمان نظام شاهیه و عماد شاهیه کرده را دست بهر رسانید تا بران ارکان دولت از جمله سه هزار غریب نوکر خاصه که در
طایفه رکاب می بودند چهار صد را او گردا گزاشته باقی را رخصت کردند و ایشان پرکننده شده بکرات و دکن و احمد نکرستان
و در قفقاز بر طرف ساخته بندی کرد و بهمانه را صاحب دخل گردانیده جمیع ضوابط ابراهیم عادل شاه بر هم نهد و در
والی بجاگزینی کسان دستاره اکثر مغلان را با ستالت تمام نزد خود خواند و بهت رضامندی و خاطر خواهی ایشان حکم کرد که
در بلده بجاگزینند و خود روز بار صحف اهدتس جلوی نویس بر کس گذاشته بدیشان میگفت که شما بعضی
سرفرو دارید و من هیچ کاری ندارید و ابراهیم عادل شاه سال دیگر از جلوس بجانب بجاگزین شکر کشیده قرین حصول
مقصود معاودت نموده شرح آن چنین است که چون سبب برای والی بجاگزین که مقصد سال فرمان روائی در سلسله او بود
شد پسرش جانشین گشته او نیز در عین جوانی بدنبال پدر شتافت و کاخ فرماندهی به برادر خرد خود گذاشت و او هم بنوعی
از بوستان شاهی کل عشرت بخنده بود که زمانه همت بر قناره او کاشت و پسر سه ماهه او ولی عهد گشته تراج که از امرای حمزه
بود زمام اختیار گنج آورده از شته تعیین و ثانیاً تا خمس و ثمن و تنعمایه با مقدار گذرانید لیکن هرگاه صاحب تخت بگذشت
و نیز میر سید او را بزم بر در گذرانیده دیگر کودکی که از وارثان مملکت را بر تخت متکلی ساخت و بعد از آنکه تراج در گذشت
بمندیش را مراجع قائم گشته دختر پسر سوادای لقبه خویش در آورد و بدین صفت استقلال او از حد گذارنده اراده نمود
که خود متکفل معات شاهی کرده چون سه داران و بزرگان انحراف نموده بر شوهریدند ناچار مراجع طفل از آن دودمان بر
نشایند و خالوی طفل موشوم هیچ نزل راج که از شاهانه جنون عالی نبود و از اسم او نیز اینجمنه مستفاد میگردد و ضرب امارت
نموده

۸۳۵ ۹۳۵

و بعد که

ابراهیم عادلشاه

و عهد و سوگند گرفته پرورش انکودک با و رجوع نمود و خود بتدبیر امرای سرکش ما بر انداخته از ایشان اثری نگذاشت و یکی ^{مقاله سیم} روز دهم ^{۹۳۳} از غلامان خود توی کرد این بلذه میاگر در ایراده با و سپرده خود بفرم استیصال رایانی که مانع شایبی او بودند با سپاه آراسته متوجه اطراف مالکت کشت و چندی از ایشان را مستاصل ساخته یکی از حصارهای اطراف را محاصره نمود و چون مدت محاصر بطول انجامیده زری که همراه بود صرف شد بنا بر آن بسلام خود نوشت که بخواه لگت هون بفرست پس ظلام در خزانه کت شاه چون چشم برکنوز و جواهر می شمارا قناد راه رفته اعلام بخی و طغیان برافراشت و غیره اجیرای را از خانه برآورده و بروج نزل راج را با خود متفق ساخته بگرفتن خیال و حشم پرداخت و رایانی که از امر اراج خایف بودند بفرست بوارش ملک پیوسته جمعیت عظیم در میاگر بفرستید اما بروج نزل راج اعلام را بان بهانه که یار امر اراج گردیده است و محل اعتماد نیست کشته خود توی کشت و در امر اراج مجت را طولانی دیده در صلح نمود و جمعی از رایان و املا شده چنان مقرر ساختند که پای تخت میاگر از رایان ^{زاده} بوده ولایتی که در امر اراج بالفعل در تصرف دارد از او باشد القرض را امر اراج دم بگذر کشیده رایان مضاج خویش شتافتند فالوی نامهربان دیوانه را ایراده سروری در خاطر خطور کرده رایت استبداد برافراشته و خواهرزاده را خفه کرده خود قدم بر بسند شایبی گذاشت و چون غرور و کثرت را پیشه ساخته و بد معاشی با خرد و بزرگت آغاز نهاد امر از او متفرق شده بود امر اراج ابواب دوستی مفتوح گردانیده التماس قدم نمودند بروج نزل راج بر این معنی مطلع شده رسولی باشک کت بکن نقد و دیگر تحف نزد ابراهیم عادلشاه فرستاده التماس لگت نمود و عهد کرد که هر منزله را یکت لگت هون بدهد و ابراهیم عادلشاه در سندهاشی و اربعین و شعیب روانه میاگر گردید و در امر اراج بسبب لشکر کشته ابراهیم عادلشاه معلوم نموده چنگل تیره بدامن کرد و ترویر مستحکم ساخت و نامه مشتمل بر اطاعت و پشیمانی از کرده خویش ترو بروج نزل راج فرستاده پیغام داد که اگر سپاه اسلام بدین مرز و بوم قدم ننهد صد مسم مرا کب ایشان مضاج و معابد ما صفت ایند نام خواهد یافت و برنج زمان شاهان همینه اطفال و ضعیف و شریف ایرودستگیر خواهند کشت مناسب است که گسان محمد پیش ابراهیم عادلشاه فرستاده التماس مراجعت تمامی که من بنده من بعد بجهاد انقیاد و فرمان بری بستقیم خواهم بود بروج نزل راج چون از زیور محصل و دانش عاری بود فریب خورده بعد از آنکه عهد و میثاق بطریق کفره فخره بتقدیم رسیده بود چهل و چهار لگت هون نقد بخدمت ابراهیم عادلشاه فرستاده التماس مساعدت نمود و چون ابراهیم عادلشاه

تعالیٰ سبتم روضہ ایم
سنتہ

خوش از غایب بوج بر نزل راج و وصول بالغ بود مرعبت فرمود مگر ہنوز از تب کشند گذشتہ بود کہ امر اراج و تمامی امر انقضی
 کردہ بحر باد و برف بہ جاکثر شتات و از خسیا و حشم درونی کہ محافظت شہر قیام می نمودند بعضی را بطبع و بعضی را
 بہ تهدید از ہوج نزل راج بر کردہ اند و چنان متحرک گردید کہ اگر تہ باشند سپاہند تلخوض را بزندہ اورا بخصاص رسانند
 ہوج نزل راج چون کار از دست رفتہ بود و راه فرار را سد و دید بفرمود تا جمیع سپاہنرا پی کردند و فیلان را کور رسانند
 و مقدار جواهر قسم یا قوت و الماس و زبرجد و مروارید و غیرہ کہ اندوختہ قرینا بود بکنت آسیا آورد ساخته در خاک
 پختند و وقتیکہ روزہ بانان در وازنہ را کشودہ را بچ را بشہر در اور و ہوج نزل راج خضر برسیدہ پر کینہ خوردہ بہ ہم شتافت و مضمون
 کائن لم یکن ہوید اکویداری بیت کجانی ملک و دولت بلاست کہ ایا پادشاہ است نامش کجاست
 انگاہ را امر اراج پی منازعی بر تخت جاکثر گذشتہ علم استقلال افزاشت و ابراہیم عادلشاہ حقیقت حال خاطر آورده سبحان
 طاری را با تمامی لشکر بہ تخیر قلہ ادونی کیل کرد و در آن اثنا دینکارہ سے برادر امر اراج با سوار و پیادہ میثار بقصد مدافعت
 لاری متوجہ کشت اسدخان لاری دست از محاصرہ بانداوشتہ استقبال نمود و بعد از حرب صعب اسدخان لاری حمان از سر کہ
 بر تاقہ و کفار بخت و شخ تعاقب نمودند بعد از آنکہ زہ ناماند ہندوی سیاہ چرودہ جامہ در خم نیکن فلکت زودہ ایات
 عباسی افزاشت و تنگناری در یکت کردی لشکر مسکر و منورم فرود آمدہ بر تہرعب و کبر بخت بیتر جنبہ ہما اسدخان لاری
 باچارہ پزار جوان جبہ پوش سحت کوش ایات ہم شیر مردان کار از نامی دلیر و عدو سب کشت
 کنای بجاہ و غایب کی صفدی ازیشان یکی در عدو لشکری برادری تنگناری شینون زہ و کفار بقدر
 طاقت بست و پارودہ بدافندہ برداشتندہ آخر از غریب تیر سندان گذار اسلامیان فرار بر قرار اختیار نمودہ راہ ہریت
 چہ روند ایات نماید غمخون چنان جنبہ کہ ناگاہ سبلی در آید بسر بجائی بخش چنان دبیر
 کہ آبی توان بست اورا بریر پس جمیع فیلان جاکمربان وزن و فرزند و تنگناری بدست اسدخان لاری افتادہ
 با نجا لشکر گاہ ساخت و تنگناری سوار و پیادہ پرکسندہ جمع کردہ در شش فرسخی اسدخان لاری فرود آمد و عینہ
 مشعل بر کیفیت واقعہ و شعر بر طلب ملک نژدہ امر اراج مرسول داشت و او در جواب نوشت کہ مرا ہنوز از بیان اطرافت
 خاطر ہم نرسیدہ باید کہ بھر بوج کہ میسر شود با اسدخان لاری صلح نمودہ زن و فرزند خود را خلاص کنی و تنگناری کسان فرستادہ

در مسلح نزد اسدخان لاری به ابراهیم عادلشاه اعلام نموده حسب الاشاره قبول صلح کرده باشوکت و عظمت تمام به بیجا بود ^{مقاله سیم روضه سیم}
 معاودت فرمود و ابراهیم عادلشاه اسپان و فیلان و تنگادری را که اسدخان لاری گذرا دیده بود پوی بخشیده پای
 قدر و جایش افزود و یوسف شخه دیوان که بمضب و کالت و میرحکلی مخصوص گشته بود از رشک و حد در خلوت
 بعرض رسانید که اسدخان لاری بنا بر اتحاد در مذنب بابرمان نظام شاه طریقه اخلاص می پیاید و میخا که قلعه نکلوان بدو
 قلعه بندگیش مدکوش کند بنا بران ابراهیم عادلشاه بی آنکه در پی تحقیق صدق و کذب سخن جاسد شود این سخن را باور کرده و بیا
 بر انداختن اسدخان لاری مشورت نمود یوسف ترک شخه دیوان گفت که به بهانه جشن ختمه شاهزاده علی اورا از نکلوان
 باید طلبید و چون او حاضر شود مقتصد گردانیده خاطر از دغدغه اش باید پرداخت و این کنکاش فاش شد اسدخان
 لاری در محافظت خود کوشید و وقتیکه فرمان طلب صادر گشت بیچاره بهانه ساخته نیامد ابراهیم عادلشاه بعین
 یوسف ترک شخه دیوان باز در یکان و مخصوصان اسدخان لاری مخفی راست آمد که اورا مسموم کردند بران نیز اثری متب
 نشد آخر بران قریافت که یوسف ترک شخه دیوان را در جوار نکلوان جاگیر و بند و از میرحکلی معاف داشته رخصت اطلاع
 نمایند تا وقت فرصت بتزوی و حکمت اورا اسیر و دستگیر کند اسدخان لاری که مرد جهانزیده بود غفلت نوز زیده شایان بود
 تا آنکه روزی بتماشای باغی که در شش فرسخی نکلوان طرح افکنده بود سوار شده با معدودی بعزت روان گشت و یکی از علما
 مجتهد را نام برد که چار صد کس همراه گرفته یار در انقض جاسوسان به یوسف ترک شخه دیوان خبر تمها سوار شدن
 اسدخان لاری رسانیدند و او با دو هزار سوار قصد گرفتن اسدخان لاری ایلتقار نموده و در حوالی آن باغ با اسدخان لاری
 رسیده اعلام جنگ برافروشت و اسدخان لاری بمت بردافه خصم گماشته از طریقین با استعمال سیف و سنان
 پرداختند ایات سیاست در آمد بگردن زنی چشم جهان دو شد روشنی غبار زمین
 برهوار است عمان سلامت بمون شدند دست چنان گرم گشت آتش کارزار که از نعل اسپان برآمد سوار
 یوسف ترک شخه دیوان حملای اسدخان لاری را پای داشته در لوازم سینه و آویز نقشه کرد و در صورت جنگ در نهایت
 شدت روی داده مرهم بسیار طالب از جویر جان نمی کردند بیت رن گشته افتاد بر روی پشت
 فلک گفت بر بس که از صد گشت آخر الامر اسدخان لاری بعد از جنگ معصب فایق آمد یوسف ترک شخه

تاریخ فرشتہ

تغالیہ سیم روزہ ہجری
۹۰۳

مخمس نیز قابیبت ہوج بر نزل راج و وصول ہا بالغ بود مرا حجت فرمود مگر بنو زازا تک کشند مکہ شہ بود کہ وامراج و تمامی امر انقض شد
 کردہ بعین باد و برف بہ چنانکہ شہ تا قند و انخیال و حشم درونی کہ بحافظت شہر قیام می نمود یعنی راجع و بعضی را
 بہ تهدید از ہوج نزل راج بر کرد ایندند و چنان مقرر کردند کہ راکرقتہ با ایشان سپارند تلخوض را زیادہ اورا بخصاص رسانند
 ہوج نزل راج چون کار از دست رقتہ بود و راہ فرار را سد و دید بفرمود تا جمیع سپاہ نزاری کردند و فیلان را کور ساختند
 و مقدار جو اہر اقسام پا قوت و الماس و زبرجد و مروارید و غیرہ کہ اندوختہ قرینا بود لیکت بسیار در ساحہ در خاک
 بچکندہ و ویکوہ روزہ بانان دروازہ را کشودہ راج را بشہ در اور و در ہوج نزل راج خنجر بسینہ پرکینہ خوردہ بچشم شگفت و مضمون
 کائن لم یکن ہویدا کویداری بیت کجانی ملک و دولت بلاست کدا پادشاہ است نامس کدات
 آنجاہ راج پی منازعی بر حجت چنانکہ شہ علم استقلال افراشت و ابراہیم خاں و لشاہ حقیقت حال بخاطر آورده اسب خان
 طاری را با تاجی شکر بہ تیغ قلعہ اوونی کیل کرد و ران اثنا دینکمار سے برادر راج با سوار و پیادہ ہمیشہ را بقصد مدافعت خان
 لاری متونہ کشت اسدخان لاری دست از محاصرہ بازداشتہ استقبال نمود و بعد از حرب صاحب اسدخان لاری عمان از سر کہ
 بر تاقہ و کفار ہفت فرسخ تعاقب نمود بعد از آنکہ زمانہ مانده بندوی سیاہ چرودہ جامہ در خم نیکن فلک زودہ رایات
 عباسی اوراست و تنگناری در یکت کروبی شکر سنکر و منہزم فرود آمدہ بر تہرعب و کبرخت یثربہ ہما اسدخان لاری
 باچارہ ہزار جوان جبہ پوش سحت کوش ایات ہمیشہ مردان کار آزمای دلیر و عدو سب کشت
 کنای بگاہ و غاہر یکے صفدری ازیشان یکی در عدو شگری برادر وی تنگناری شیخون زہ و کفار بقدر
 طاقت دست و یازدہ ہرا فہ برداشتہ و آخر از ضرب تیر سندان گذار اسلامیان قرار بر قرار اختیار نمودہ راہ ہریت
 پیادند ایات نماید عثودن چنان جنبہ کہ ناگاہ سبلی در آید بسر بجانی بخشہ تعاقب دلیر
 کہ آبی نوان مست اورا بریر پس جمع فیلان چنانکہ گریان وزن و فرزند و تنگناری بدست اسدخان لاری افتادہ
 با نجا شکر گاہ ساخت و تنگناری سوار و پیادہ ہرا کسندہ جمع کردہ در شہر سخی اسدخان لاری فرود آمد و عویضہ
 مشمل بر کیفیت واقعہ و مشعر بر طلب ملک تدر امراج رسول داشت و او در جواب نوشت کہ مرا ہنوز از زبان اطراف جمعیت
 فاطر ہمہ رسیدہ باید کہ بھرنوع کہ میتہ شود با اسدخان لاری صلح نمودہ زن و فرزند خود را خلاص کنی و تنگناری کسان فرستادہ

در صلح زو و اسدخان لاری بہ ابراہیم عادل شاہ اعلام نموده حسب الاشارہ قبول صلح کردہ باشکست و عظمت تمام بریجا پور
 مساوت فرمود و ابراہیم عادل شاہ اسپان و فیلان و تنگادری را کہ اسدخان لاری گذر ایندہ بود پوی بخشیدہ پایہ
 قدر و جایش افزود و یوسف شخہ دیوان کہ بمضب و کالت و میرحکلی مخصوص گشتہ بود از رشک و حسد در خلوت
 بعرض رسانید کہ اسدخان لاری بنا بر اتحاد در مذہب با برہان نظام شاہ طریقہ اخلاص می پیاید و میخاہد کہ قلعہ نکلوان بدو
 علقہ بندگیش مدکوش کند بنا بر ان ابراہیم عادل شاہ بی آنکہ در پی تحقیق صدق و کذب سخن جاسد شود اینغنی را باور کردہ و با
 بر انداختن اسدخان لاری مشورت نمود یوسف ترک شخہ دیوان گفت کہ بہ بہانہ جشن ختمہ شایزادہ علی اورا از نکلوان
 باید طلبید و چون او حاضر شود مقتصد کردہ اسیدہ خاطر از دغدغہ اش باید پرداخت و این کنکاش فاش شدہ اسدخان
 لاری در محافظت خود کوشید و وقتیکہ فرمان طلب ہما در کشت پیار بہ بہانہ ساختہ نیامد ابراہیم عادل شاہ بہ سلیم
 یوسف ترک شخہ دیوان با ترویجان و موصو جان اسدخان لاری مخفی راست آمد کہ اورا مسموم کرد اند بر ان نیز اثری متب
 نشد آخر بر ان قرار یافت کہ یوسف ترک شخہ دیوان را در جوار نکلوان جاگیر و بند و از میرحکلی معاف داشتہ رخصت اقطاع
 نمایند تا بوقت فرصت بتزویرو حکمت اورا اسیر و دستگیر کند اسدخان لاری کہ مرد جهانزیدہ بود غفلت نوز زیدہ بشیانی بود
 تا آنکہ روزی تماشای باغی کہ در شش فرسخی نکلوان طرح افکنذہ بود سوار شدہ با محدودی بعزت روان گشت و یکی از غلامان
 جحہ را تا موبد کردہ اسید کہ چہار صد کس ہمراہ کوفتہ یار دالغرض جاسوسان بہ یوسف ترک شخہ دیوان خبر تنہا سوار شد
 اسدخان لاری رسانیدند و او باد و ہزار سوار قصد گرفتن اسدخان لاری ایلتا نمودہ و در حوالی آن باغ با سد خان لاری
 رسیدہ اعلام جنگ بر افراشت و اسدخان لاری بہتت بردافہ خصم گماشتہ از طرفین با استعمال سیف و سنان
 پرداختند ایات سیاست در آمد بگردن زنی چشم جہان دو شد روشنی جبار زمین
 بر ہواراہ بست عنان سلامت بدون شدت چنان گرم گشت اش کارزار کہ از نعل اسپان بر آمد نزار
 یوسف ترک شخہ دیوان حملہای اسدخان لاری پای داشتہ در لوازم سیز و آویز تقصیر کردہ در بصورت جنگی مد نہایت
 شدت روی دادہ مردم بسیار قالب از جوہر جان تی کردند بیت رنہ گشتہ افتاد بروی دشت
 گشت گفت بس بس کہ از حد گشت آخر الامر اسدخان لاری بعد از جنگ صعب فائق آمدہ یوسف ترک شخہ

مقالہ سیم روز یکم
 ۱۸۸۳

تاریخ فرستاد

مقاله سیم روضه دوم
کتاب

بمال ابرو بهر نیت نهاد و ابراهیم عادل شاه دید که صحبت رکت دیگر پیدا کرد جهت اظهار القات یوسف ترک شوخ دیوان را
معتقد ساختند نزد اسدخان لاری فرستاده بیخام داد که از بی ادبی او خاطر مایل بود آرزو است باید که آن معتقد الدوله
ویران سازد اسدخان لاری که از محاطه خبر داشت نوشت که تقصیر از طرف بنده واقع شده امیدخواست و یوسف ترک
شوخ دیوان را اسب و خلعت داده رخصت کرد و چون این قصه به موجب برهان نظام شاه رسید از روی تیر در مجلس
خود مکرر تذکره کرد که اسدخان لاری قولنامه از ما خوانسته و تعدد نموده که ولایت عادلشاهیه را مستخر ساختند با سپارد
و اگر در وقت لشکر کشیم بیعت بدست خواهد آمد و در جهان ایام که کشته شیع و اربابین و تنهایی بود با میر قاسم برید ترک راست
آمد از احمد نکر راجی شده و در حواله پنده امیر قاسم برید ترک و واجه جهان دیکه به ادعای شده قدم پیشتر نهادند و بیخ و نیم تنه
بابت نین خان که بخت سولاپور بود از تصرف مردم عادلشاهیه بر آورده کجسان فواجه جهان دکنی سپردند و چون برهان نظام شاه
بجواله ملکان رسید اسدخان لاری با آنکه اصلاً با جمعی شتابان بود از انتشار از حیف ترسیده لا علاج باشش هزار سوار با پیش
و برهان نظام شاه مستظهر گشته آتش نوب و خارت در ملک عادلشاهیه بر افروخت و ابراهیم عادل شاه قوت مقاومت از قوه
مفقود دیده به اسنا باد کلبر که رفت و اسدخان لاری از شعبده خرج میگردشتند علی محمد ختی را پیش علاء الدین عادل شاه پادشاه
فرستاد و حقیقت حال قلمی نموده پیغام کرد که اگر آنجناب برسم امانت ابراهیم عادل شاه قدم بکنه فرمائید بنده نیز بجزمت رسیده
انسان خواهد نمود که شفیع کنان این پیر غلام کردند و معارف آن نام ابراهیم عادل شاه نیز رسیده علاء الدین عادل شاه را ای شد
و برهان نظام شاه که قلعه ارگت بیجا پور محاصره داشت آتش در منازل آن بلده افکنده باراده عرب با اتفاق امیر قاسم برید ترک
متوجه کلبر که شد اسدخان لاری در اثنای راه ترکت زفاقت آنها کرده با فوج خود بعلاء الدین عادل شاه پیوسته گشت چون یوسف
ترک شوخ دیوان بنا بر عرض بعضی عدالت پناه رسانیده که این بنده داغ مصیبت بر چینه اخلص ننهاد میخواست که لازم برهان نظام شاه
شود و مزاج انحرافت یکباره از من منحرف گشت من در کین فرصت بودم که بوسه تمطش این قصه را از خاطر اشرف دور سامن
که ناگاه برهان نظام شاه و امیر قاسم برید ترک بقبیل تا حواله ملکان آمدند این مزخا ص و عام را بعین شد که یوسف
ترک شوخ دیوان راست است که ایشان به تخرکت من آمدند پس این جهت بدریای حیرت غوطه خورده بواسطه
مخالفت اطلاع خود زمانه سازی کرده چند گاه به ایشان پیوستم اکنون بخدمت آمده آنچه صدق و حق است گذارش ساختم

و امید دارم که پاپوس عدالت پناه برده بر آست زنده من خواهند کرد اگر مبعوض قبول اقتدر نبی سعادت و الا حکم خداوند است ^{مقالیم روضه دینیم}
 بجز نوخیز که داند سیاست فرماید تا من بسزای خود رسیده دیگران عبرت گیرند قتل و کلاه الدین عادلشاہ بہار زوری سابقہ
 تمہید مقدمہ اسدخان لاری را اجراء کرده بدایرہ ابراہیم عادلشاہ برد و حقیقت حال بہ نوعی بود میان نمود کہ بر آست زنده اسدخان
 لاری شدہ کہ سید مکر اعدا بدلائل و برابین محسوسات انکاء عدالت پناه اسدخان لاری را در آغوش کشیدہ بر منصب جاہل خود
 باستقواب او و علاء الدین عادلشاہ خانم حکمت بر مان نظام شاہ و امیر قاسم بید تکستہ و ایشان طافت معاومت نیافتہ
 بجانب پرکنہ میروان شدند و ابراہیم عادلشاہ و علاء الدین عادلشاہ در انجام تر صلاح توقف مذکورہ بہا لاکہرات دولت آباد رفتند
 ابراہیم عادلشاہ و علاء الدین عادلشاہ دقیقہ انوار مقل و غارت فرو گذاشت نمودند تا در ان اثنا قاسم بید تکست مرض
 الموت در گذشت و در بالاکہرات دولت آباد دفن گشت و جناب قدسی ملکت شاہ طابرو واسطہ شدہ طالب صلح گردیدہ بدین طریق
 کہ نظامشاہ پنج و نیم پتہ سولاپور بہ ابراہیم عادلشاہ دادہ دیگر پیرامون ہیچ عبارتہ نکرد و صلح شدہ ہر یک بمقام ہمیش
 مراجعت نمود و در سال دیگر تمہین و ستغایہ بود ابراہیم عادلشاہ و قمر علاء الدین عادلشاہ مساعیہ بر اہل سلطان بعد از شہادت
 و بر مان نظام شاہ بھری کہ پادشاہ غیور بود از عمر استر و پنج و نیم پتہ استراحت و آرام بر خود حرام کرد و ایند چون در ان سوانت بنا
 ابراہیم عادلشاہ و علاء الدین عادلشاہ عبار کلفت مرتفع گشت و مرضت یا قدر امراج و جمید علی قہشاہ را ببطالیف الجمل ہفت
 خود رغب ساخت و باتفاق علیے بریدہ و خواہر جان دکنی متوجہ ولایت ابراہیم عادلشاہ شدہ و پنج و نیم پتہ را مستصرف کردہ
 و قلعہ سولاپور را احاطہ نمودہ بسیاری از ولایت سرحد را خراب کرد و ایند چند خدمت شکر ابراہیم عادلشاہ ما کہ بہا خدمت او قیام نمودہ
 بودند شکست و جمید علی قہشاہ نیز تجربت بر مان نظام شاہ از انطرف لشکر برو لایت جیا پوشیدہ در پرکنہ کاکی خراب
 در غایت استحکام بنا نمود و در اتلم ان کو کشیدہ تا ولایت کلبر کہ متصرف شد و قلعہ اتکر را محاصرہ نمود و ہمچنین امراج بدلت
 بر مان نظام شاہ برادر خود و تکلناری را با سپاہ کران سنکت جہت تسخیر طہہ را بجور امتین فرمود ابراہیم عادلشاہ کشتی ملک خود را
 کہ قنار چار مو جبہ بلا دیدہ در بحر حیرت غوطہ خورد و اسدخان لاری را از تکلوان طلبیدہ از مشورت خواست و او بعد از اتال
 وافی بعض رسانید کہ دشمن حقیقی ما بر مان نظام شاہ است و دیگران بطفیل او متعرض این مملکت شدہ اند بخت علاج قہشہ بر مان نظامشاہ
 باید کرد و انکاء بدفع دیگران باید پرداخت و علاج بر مان نظامشاہ منحصر دین است کہ پنج و نیم پتہ را کہ ماہی نراحت با و باز گذاریم و انکاء

نایب‌الملک بنگال فرستید و تواضع بر امرای که پادشاهی عظیم آنگان است و دیگر رایان انصوب و شکر و تحف و هدایای
 نفیسه معنوی با طیان هر رب زبان اینستیم که گفتار کرناکت باذک مایه تواضع و سرسند شده دم از دوستی خواهند زد و خوا
 رامراج که چون بنویسند مملکت خود را مسغان ساخته است در میان اطراف با او منازعت دارند و در مصالحه خواهد نمود و هرگاه عرضیه
 بر طرف شود و فتح جمید قلی قطب‌شاه بر عهد من است ابراهیم عادل‌شاه تیسرا سدخان لاری را پسندیده بران عمل نمود
 بوسیله که اسدخان لاری گفته بود مهات بکفایت اقران یافت آنگاه ابراهیم عادل‌شاه بجمیت خاطر دفعه جمید قلی قطب‌شاه
 پشهادت ساخته اسدخان لاری را مع شکر فیروزی اثر بجانب او کسب نمود اسدخان لاری اول قلعه کاسه را که ساخته جمید
 قلی قطب‌شاه بود محاصره کرده در عین سردی و فقر مفتح ساخته از خون کبرنده اثری گذاشت و آنگاه متوجه اینگر شد و جمید
 قلی قطب‌شاه مرقد در مقابل مدینه راه ولایت تلنگ پیش گرفت و اسدخان لاری تعاقب نموده دو دفعه اخراج قطب‌شاهی را که
 بدافع او قیام نموده بودند منزوم گردانید و در حواله قلعه کلنده جمید قلی قطب‌شاه مضطر گردیده خود را تحسب جنگ شد و حرفی در میان
 شدت بوقع انجامیده شکست بر لشکر تلنگ افتاد ایات سادت پنجشایش داور است
 ز در جنگ و بازوی زور آور است کلید نظرون بقصد بست باز و دستخ توان سنگت کویند داور
 بحسب اتفاق جمید قلی قطب‌شاه و اسدخان لاری مقابل هم شده بی آنکه یکدیگر را بشناسند شمشیر بریال و کوبال هم انداختند و هارا
 زخمی مسکر بر چهره جمید قلی قطب‌شاه رسیده اسدخان لاری متظر گردید و جمید قلی قطب‌شاه در شان الرمان رنم وقت خود
 و آسامیدن آزار میکشید چون اسدخان لاری قرین فتح برشته بیجا پورا آمد قهات بحسب دلخواه ساخته شد ابراهیم
 عادل‌شاه از دغدغه شکر گشتی خاطر را پر و اخته امر را بجا گیر حضرت فرمود و در ستم اعدای و همین و تسویه بر مان نظام‌شاه
 به حرکت رامراج عازم تنیر احنا باد کلبه که شده محاصره نمود و ابراهیم عادل‌شاه شکر گرد آورده بدان طرف راهی شد و کلبه
 غر بیوره رسیده چون سپاه بر مان نظام‌شاه لاسب گرفته بود و قریب دو سه ماه بود متیر بکشت تا آنکه ابراهیم عادل‌شاه
 بتنگ آمده آنز برسات خیر او قهر از اسب گذشت و فریقین به ترتیب سپاه مشول شده جنگ صعب اتفاق
 افتاد لیکن پس از اشتغال نایره قال بخلاف بر سه سال ابراهیم عادل‌شاه منظر گشته بر مان نظام‌شاه هب و قیل و با
 و ابراهیم عادل‌شاه بعد ازین فتح عینی نوت و بجز همیشه ساخته در وقت کفایت شراب با طیان بر مان نظام‌شاه در شیشه

می تو ستمخان سسل نسبت ببران نظامشاہ بر زبان می آورد و بانگ فتح بر باب دخل و مقربان را می بست
 و میشت و دستہ اش و خمین و تعایب چون بران نظامشاہ شکر بر ولایت علی برید کشیده به تسخیر طعه اوسته و قدما
 داد و کیر پر داشت علی برید طعه کلیان به ابراهیم عادلشاہ داده کمک خواست ابراهیم عادلشاہ بغرور تمام بود علی برید شتاب
 و در شش ماه دو کورت با بران نظامشاہ جنگ کرده هر مرتبه شکست فاحش یافتہ اثاثہ سلطنت باخت و ابراهیم
 ان شکستہارا از دور کی نزدیکان و مقربان و ارباب دخل دانستہ در مدت دوتہ ماہ قریب چهل ہجرت و ہتھاد مسلمانان
 کشت و خلائق از اوضاع او متفر و خائف گردیدہ بعضی قرار دادند کہ برادرش شہزادہ عبدالقادر را بخت نشانند و این خبر قبل از
 ارادہ از خیر قوہ بعضی آید بگوشش رسیدہ باز در سیات کرم ساخت و خلق کثیر را قبل رسانید و شہزادہ بجز ثقیل کر تخیہ بندہ
 کوہہ رفتہ بصیویان پناہ برد و ایشان مدعت و احترامش کو شیدند و در آن ایام ابراهیم عادلشاہ بی تقصیر ظاہری با غل
 لاری بدکان شدہ و این شکستہارا از اتفاق او دانستہ رسم پروا القعات و میوہ فرستادن بر طرف ساخت
 و اسد خان لار سنک کہ در ملکوان بود یکی ہمت بر آن کاشت کہ نقدا خلاص خود را در نظر خداوند تمام عیار نماید پس با جمعی
 از مردم معتبرہ اسب تازی و زہر قیل مت و دیگر کتف و نقایس فرستاد این عریفہ بخط خود نوشت کہ ای سلیمان سریر سلا
 و اقبال وانی سکند شہرت و اجلال بیت چه شد چه شد کہ بدینسان رسیدہ از من
 چه کردہ ام چہ بندی چہ دیدہ از من نمیدانم سبب این پی عنایتی ہست و باعث این کم القایتہا کیت بیت
 گر گناہی کردہ ام اینک سرو تیغ و کفن و زینہ بوجہ نشاید دوستان از زونی آنچه از باب بخش از تقصیر
 بندہ بسع اقدس رسانیدہ اند سیکے را صد تعارف می نایم اما این ہمت خبر ندادم و چون گرت یوسف بیک نام
 نہ پنجان گذرانیدہ ام و نہ در خاطرہ در عقیدہ من بندہ کجائین بودہ سبب توقف درین حصن و نیامدن بخدمت دفع من
 اعداست و اینچہ را مردم کوتاہ نظر نمی دیگر فریادہ رسم حرا خوار می بر چہرہ این پیر غلام میکشند اگر مرا ہم و عواطف سید تیغ
 شایستہایی شامل حال گردیدہ اشارت مایون شود جهت مخدولی و شہر مندی اعدا بقیل قلم سریر خلافت میر مستعد
 خواہم کشت و این دو بیت کہ میگویند زادہ طبع اوست در آخر عریفہ ثبت نمود ایات بیک ماہ با کتھ
 میں کیش شتابم بدان بار کہ شاد و خوش بایم بہ بندم بخدمت کرم چون مسلم بر خط شتاب

مقالہ ابرہیم عادلشاہ
 ۹۵۲

تاریخ مرتضی

مقاله پنجم در مورد ابراهیم
۸۸۳

ابراهیم عادلشاه مجتهد در مقام التفات شده میباشد که مستطغان او را با حسن و حسن نیت و امانت و امانت سازد که تا یکجا در مرتضی شاهزاده
 عبدلته سر از کریان ملک بر آورده اند و در معروض توفیق ماند و بیان قبه شمراده عبدلته چنین است که چون از بیم جلا و غضب
 برادر کریمه به بندر کوه رفت فرنگیان او را جای داده در تظلمش کوشیدند بعد از مدتی با فرمای بعضی از مردم جاپور بامردان
 نظامشاه بگری و حمید قلی قطبشاه ابواب خصومت مفتوح ساختند التماس مد نمودن ایشان که از او ضاع ابراهیم
 عادلشاه در بخش خاطر اسدخان لاری و دیگر امر اطلاع داشتند بر غزل ابراهیم عادلشاه و غضب شمراده عبدلته متفق
 گشتند از مواضع خود حرکت نموده متوجه ولایت بیجاورد شدند و کسان تبه فرنگیان در دستاورد پیام نمودند که شمراده عبدلته
 بفرستند تا بر تخت جاپور فتن سازیم فرنگیان برای بعضی ماضی گشته بر سر عبدلته تفرافزاشتند و برهان نظامشاه و حمید قلی
 قطبشاه کس پیش اسدخان لاری فرستاد پیام دادند که چون بیجاوردی ابراهیم عادلشاه از مد گذشت است همان محمد
 نیز از دیگر است میخواستیم که شمراده عبدلته را بجایش نصب کنیم و آن خان و الاستان آتالین باشد باید که از تلکوان برآمده خود
 با رسانی اسدخان لاری با هم برهان نظامشاه درستی کرده گفت اگر ایلی گشته مذموم می بود بقتل میرسانیم برهان نظام
 از ایل شدن اسدخان لاری تا بوس گشته چون در جهان زودی خبر بیاری اسدخان لاری رسید قیام نام بر جانی را معنی با
 کثیر تلکوان فرستاد تا با ایل حصار در ساخته نوعی نایک بعد از فوت شدن اسدخان لاری قلی برهان نظامشاه سپارد
 و اسدخان لاری در حالت بیاری هم از او ایل قلعه واقف شده جان بس راکه در خانه یکی از رعایا پنهان بود بدست آورده بقتل
 کس از احوان او که زنگار گرفته اقبال دادن قلعه نموده بودند بگشت و این کار چون بر حسیع مردم و سران سپاه ظاهر شد که اسدخان
 لاری طرف ابراهیم عادلشاه دارد و فرسخ عنیت خدمت شمراده کردند و جمعیت شاهزاده که در حوالی بندر کوه نشسته بود
 از آن خبری هم خورده اکثر او جدا شدند و اسدخان لاری چون دانست که مرض مرض الموت است و سلطان طبیعت را وقت
 مدافعه دشمن نامه بدست خود و عیبه به ابراهیم عادلشاه نوشت و التماس قدم نمود و این عیت مدح کرده عیت
 چو باد صبح کند کن سوی حدیقه نفس چو سوزان قدم بکن درین گذار ابراهیم عادلشاه صلوات علی است
 غم او و تاریخ غزه ماه محرم سنه ۱۰۸۰ و همین و ستایه بلیخار روان شده و اشک راه جزیرت این است که در کوه
 میان شب خود راه تلکوان رسانید و باز ماندگان او را ناخته جل جبارت و منزوکات را مقرر فرمود و نصاری چون

کہ جنسیں پشاور پریشان شد اور ابرکھانیدہ بندر کو وہ بُردند و شائان تیر مقام ویشس مراجعت کو بند اسدخان سے خلاصم روز دوم
 بوفور فریشت و کاروانی اتصاف تمام داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد تائیت یثلی می اثر داشت و پیرستہ رایان
 میاگر و شائان دیگر با او طریق ولایت و یاری مسلوک داشته مکاتبات و ہدایا میفرستادند و اسباب جاہ و کنت
 و نذ و جوایز اقدرد سرکار وی حسیع شد کہ از چیز استیغای محاسبان و نا خارج بود چنانچہ صد من برنج و پنجاہ کوفتہ
 و یکصد مرغ شیلان او بود و از محرمات او مثل قبا و خمر و زین و در کن شہرت تمام داد و او تختین کسیت کہ زین برشت
 نزل ندادہ و لجام بر سرش کردہ پی لگات و حرکت کشت پای قیل را مطیع ساخته براہ آورد لیکن چون آن حیوان کسرت
 و بدبختی آہن چنانکہ باید اطاعت میکرد آن اختراع شہرت نیافتہ منوع کشت و کوئید ابراہیم عادلشاہ و قر خود بانی پی پی را بجاہ
 نکاح علی بریدہ آوردہ بانو متفق ساختہ و برہان نظام شاہ ایلخان چرب زبان تزد را مراج فرستادہ بار سال تحف و ایما
 بنای مصادقت افکندہ از اطرف را مراج نیز بدیہ فرستادہ طریقہ اتحاد مسلوک داشت و عدالت پناہ از شنیدن این
 اخبار با ایلخان برہان نظام شاہ کہ در میجا پور بود شکایت کونہ در میان آورد و ایشان ہراسان گردیدہ طرف میجا گر کجیہ بہنجا رسید
 بر مراج معروض داشتند کہ چون ابراہیم عادلشاہ بواسطہ دوستی برہان نظام شاہ بگری با این گفارت قاصد قتل با بود با انواع جہد خود را بیا
 دیار رسانیدیم و مراج کہ کافر مجبور و عظیم الشان بود این اوضاع بر شفقہ بہ برہان نظام شاہ بگری پیغام نمود کہ علی بریدہ خلاف پدر
 دوستی ابراہیم عادلشاہ بر دوستی شاہ برگزیدہ است مناسب اگر تادیب اورا و جہتت خود کرد ایندہ قطعہ کلیان را بجزہ تحف
 خویش در آوردہ و میضرت برہان نظام شاہ بگری کہ در کین ہین وقت بود با استوارب او بقصد تسخیر قطعہ کلیان لشکر
 اورا گردید و با شوکت و عدت تمام کج بر کوچ آمدہ قطعہ را محاصر کرد ابراہیم عادلشاہ بقصد استیلا علی طہ از میجا
 منت فرمود و در و کردی لشکر برہان نظام شاہ خیمہ و خراگہ مرتفع کرد ایندہ فرود آمد چون برہان نظام شاہ بگری و امر
 تا کردہ بگری نہ پرداخت ابراہیم عادلشاہ دور لشکر گاہ خود یواری کشیدہ امرای ترکی کہ باحت و تاراج شش دانگ
 یکتا اند بگری برہان نظام شاہ بگری تعین نمود و قطہ و غلای عظیم پیدا آمدہ کار مردم با مضطر انجامید چنانچہ رای اکثر بران قرار
 گرفت کہ چون ابراہیم عادلشاہ بی ضعیف و زبون شدہ اند وقت مقابلہ نماندہ لازم است کہ ماہ ہجرت پیش گرفت اما بدین منج
 کہ در واقعات مظالم شاہیہ بتحصیل سمت گذار شش خدایافت جمع ہید رمضان کہ مردم عادلشاہیہ در نہایت مضرت و بدبختی

فاصله طوارق عید مشغول بودند که ناگاه سید عین الملک و غیره از امر ابراهیم خبری در کنگره و کوشش پرور داشتند
ایشان سرسید را که نیز پیوسته چون ابراهیم عادل شاه در اندام غنبل عید مشغول بود فرصت جامه پوشیدن بر وجه اتم نیافتند
از سر پرده بیرون رفت و برهان نظام شاه بگری بهامروزه چهار استه بجانب قلعه کلیان روانه شد و قسم یاد کرد که اگر
ابن قلعه چنان ساعت قلعه را نماند خرد و بزرگت را قبل خواهم رسانید ابل قلعه که از شکست ابراهیم عادل شاه بیدل شده
بود اما آن کره مدتی تسلیم نمودند و برهان نظام شاه بگری سه عید دیگر در زیارت و ابراهیم عادل شاه که قبل و پنهان
از دست داده احوالی بود داخل ممالک نظامشامیه شده قریب چهار کنگه چون تحصیل نمود و آنقدر که توانست در ویرانی تعمیر
نکرد و چون غیر باطلعا بقلعه بر نده رسید و در راه را باز دیده یکایک بدون آمده از تصرف مردم خواجه جهان دکنی بر آورد و آنکس
حصین را یکی از دکنیان معتبر که به بهادری مشهور بود سپرده بجانب جاپور رفت و این خبر در نواحی کلیان به برهان نظام شاه بگری
و خواجه جهان دکنی رسیده حاکم استرآباد گشتند و بعد از آنکه به میت گریه بی آن رسیدند آن بهادر دکنی قلعه را گذاشته
تا میا پور بسپار جان کشید و از شاه جمال الدین حسین ابوک که معاصر برهان نظام شاه بگری بود سبب فرار او چنین شنیده شد
که چون خبر توجه برهان نظام شاه بگری باور رسید بهر سبب مقیاس بر مستولی شده در فکر گریز شد و در مانی تعمیر خود کسی را اطلاق
نکرد تا آنکه شیخ در قهر خود خوابید و او را در راه را خیال صدای قیر برهان نظام شاه بگری کرده بی تماشای حجت و سرسید و در راه
کشوده راه فرار پیچید مردم قلعه نیز از او چنان و آنچه برایش شاکت و قلعه را خالی گذاشتند ابراهیم عادل شاه آن دهنکس وافر
تهور و رکود نده در انجام اتمام قلعه کلیان شد و برهان نظام شاه بگری بران اراده مطلع گشته یکی از مقربان را نزد
داماد فرستاد و بر اراده ابراهیم عادل شاه اطلاع داده بعد از گفت و شنفت چنان مقرر شد که در جوانی رایج و ملاقات کرده
بچه صلاح وقت باشد عیال آورد پس در سوغ و خمین و تسایه داماد بسیار متوجه رایج و کشت و برهان نظام
بگری نیز باخیل چشم پنهان ولایت ابراهیم عادل شاه گشته بارای میانگ ملاقات نمود و قرار داد که قلعه رایج و مدکل
کره سلاطین خود متصرف کرد پس بر مرد پادشاه بخت قلعه رایج و حاضر کرده بعد از مدتی با مان مفتوح ساختند و بعد از آنکه
حصار مدکل نیز شنیده گشت چنان تاثیر نزد داماد فرستادند قلعه را بر مردم سپرده برادر کوچک خود را با لشکر گران همراه
برهان نظام شاه بگری کرد که قلعه سلاطین را مستتر ساخته بوی سپارند آنجا داماد بار الملک خود رفت و برهان نظام شاه بگری

ابراہیم عادلشاہ

بمعاونت میجاگر کوچ بر کوچ آمد قلعه یا محاصرہ نمود و بصر ب توب قیامت آشوب برج دبارہ شش درجہ کشید و مستر کرد و سید
و باز تعمیر نمود و بمعدی سپرد با حمد کشتافت و پس از وفات نظام شاہ بگری بسی انکان دولت میان ابراہیم عادلشاہ
وحسین نظام شاہ بگری ابواب مصادقت متوج کشت و در سرحد طاقات نمود و لوازم عمد و پیمان بجا آورده مستقر ملک
خوش مرحت کرد و لیکن در چارو و آثار محبت بخدمت مبتدل کشت و بسلسلہ جنائی خواہہ جهان دکنے کہ در آن اوان
از خوف حسین نظامشاہ کریمتہ بہ جیا پور آمدہ بود ابراہیم عادلشاہ در فکر استخلاص قطعہ سولاپور افتادہ بار امراج طرح دوستی و محبت
انگند و سیٹا ملک سپہ سالار برہان نظامشاہ بگری متوجہ کشتہ ترو برہان عادلشاہ بولایت برادر تہ بود بحسن تدبیر و عدای
دلفریب پیش خود آورده و جای اسدخان لاری بوی توفیق نموده بخلاب و القاب سیف الدولہ القابریہ محمد السلطہ الباہرہ امیر ایما
عین الملک ناخت و ولایت بان و مابین دستگری و دای بلخ جاگیر دادہ در بعد نیز عنایت فرمود و در چارو دی باستخوان
او و خواہہ جان دکنی تیر بر سر شاہزادہ علی بن برہان نظامشاہ بگری کہ پناہ با آورده بود مرتفع ساخت و ارادہ نمود کہ اول دورا
بخت احمد کر متکل سازد و بعد از آن بہ تیر سولاپور پردازد پس سپاہ زدنخواہ از جیا پور بخت نمودہ شہزادہ علی را با
ہزار سوار نظامشاہی کہ در آندہ از خلوت و محبت حسین نظامشاہ بگری کریمتہ بہ جیا پور آمدہ بودند پیشتر از خود بجانب سر و آئینا
و نامہا مستقر مواعید نزد اکابر و شراف احمد کر فرستادہ ایشانرا بقبول شاہی شاہزادہ علی ترغیب نمود چون احدی از ہم
نظامشاہی بجانب شاہزادہ علی میل نکرد حسین نظامشاہ ان خبر ناسیندہ بالشکر کوکی برہان عادلشاہ متوجہ شد و شد ابراہیم
عادلشاہ بخلاف حادثہ سر کوچ کشادہ قریب شش لک ہون بر سپاہ قمت نمود باستطہار سیف عین الملک در آفرین
نایبہ حرب حازم و جازم گردیدہ بکج متواتر متوجہ سرحد شد و در میدان سولاپور قرار مصاف دادند میغہ عین الملک کشت
و انکس خان رجوع کردہ میرد ما پور خان و امام الملک سپرد و خود بالشکر خاصہ جیل در طلب متفرساحہ سیف عین الملک را
ببر اول کرد حسین نظامشاہ بگری تیر چنانکہ در وقایع ایشان مذکور خواہد شد افواج ترتیب دادہ خان زمان و بھر بجان و
اخلاصخان رابع لشکر برہان عادلشاہ ہراول گردانید و عوادای اشبازی پیش لشکر بازداشت سیف عین الملک بہت
بظہار شجاعت و جہرای مدت بہت جانب خرم روان شدہ در حملہ نخستین و پناہ نظامشاہی در متصرف کشت و ہراول با
کہ عمدہ بکشکر عظیم بدازیم کشتہ بفتح طلب رسانید و حسین نظامشاہ بگری کہ بالشکر خاصہ و خیل مست نامی المادہ در سبب ابراہیم

عادل شاه شده بود بر سیف عین الملک حمل آورد جنگی معجب که مثل آن در آن عصر واقع شده بود بطور پوست و جسی کثیر نظر بین
 گشته سگیزد کین بود که افواج قلب نظامشاهی متزلزل گشته متفرق کردند که ناگاه بعضی از امرای نظامشاهی مانند رستم خان
 دکن و جهانجیر خان جشی و عنصر خان شیرازی که با میرزا ابراهیم عادل شاه جنگ کرده منسزم شده بودند اعلام نظامشاهی
 بر جا زیده کرد آوردی خویش نمودند و بعد صاحب خود در عین سیزه آورد رسیدند سیف عین الملک چون دید که دیگر افواج
 نظامشاهی رسیدند از جانب ابراهیم عادل شاه کسی بگفت نیرسد بالضرورت پای ثبات افشرد تا بر رسم و عادت خود
 که بر گاه طلبه خصم مشاهده میکرد پیاده شده در معرکه می ایستاد تا با جاوران فدائی بدینند که سردار و ایچ کیزه خاندان گشته بایستند
 باقیع باید کرد در آنوقت نیز از اسپ فرود آمده در میدان نبرد با ایستاده کوتاه نظری به ابراهیم عادل شاه خبر رسانید که
 در عین معرکه بود و گویدم که سیف عین الملک فرود آمده به عین نظامشاهی که صاحب تیم است سلام کرده سیر و پان کت
 که ترا کرده بوی سپارد ابراهیم عادل شاه بی آنکه تحمل نموده کس نبردند در تحقیق صدق و کذب بین سخن بگو شد تا با جلو
 گردانیده راه میا پور پیودن گرفت سیف عین الملک که تنها اسپا جیان خاصه خود مقابل و معاکر افواج نظامشاهی
 اختیار کرده نزد کین بود که گشت مع کند خبر فرار ابراهیم عادل شاه شنید او نیز دست از جنگ باز داشت خواهر برادر و
 را که زخمهای سنگین برداشته اند اسپ جدا شده بود در پارچه کر باس پیچیده بدینال ابراهیم عادل شاه گشت تا بختی بگذرد
 از رفتن میا پور مانع آمده در خبر شکست بگوشد تا چون نظر ابراهیم عادل شاه بر طبری سیف عین الملک افتاد و بجان
 بقصد گرفتن می آید تندر انده همان تا میا پور بکشید و بعد از آن سیف عین الملک از عقب بظاهر آن بلده رسیده یکی از شتران
 خود را بجهت عدالت پناه فرستاده معرفش داشت که اسباب و اموال باخته با اسپ و قچی آمده ایم و خیر و خواجگان
 که در سایه آن بسر بریم اگر خبری نقد از خزانه بیایم تا سامان خود کرده در ملازمت قیام نایم از ظلت پادشاهی و در تواد بود عدالت
 چون آن شکست را از شنید سخن شنوی و پین روی او میداست در بروی او بسته جواب فرستاد که ما را مثل شاهان و کوری پی جدا
 در کار نیست هر جا که خوابید بروید سیف عین الملک چون هیچ تعصیر بجز جان ناری کرده بود متعیر شده پیام برستاد که کن
 از روی صدق و اخلاص که خد شکاری و جان ناری بر میان بسته فریب شدد خویش و قوم خود را بکشتن داده ام تمام
 و اسباب در باخته رو آن مارم که بجائی دیگر بروم بیت جزایستان توهم در جهان پانیت

ابراہیم عادلشاہ

تعالیم و منہجیم
حکومت

سربراہین در محالہ کاہی نیت در حضورت اگر عدالت پناہ خواہند یا نخواہند چاکر و غلامیم و جای دیگر نیز ہم و چون
این پیغام با وجود شمال آن بر ظہور اخص دایمہ کشتہ بشام منظر ابراہیم عادلشاہ میر سید بفرمود تا کذا زندہ پیغام باطلہ
زودہ بدر کرد و سیف عین الملک تیس کشتہ با صاحب محل و عقد خود مشورت نمودہ مرتضی خان بخواہ میرزا بیکت بیستہ
و عالم خان و فتح خان متفق اللفظ و لفظی شدہ گفتند کہ در خدمت این شاہ دیگر بار روی عرض و التماس نامہ صلاح و
در آن می بینیم کہ بولایت مان رفقہ محصلہ بر فیض کہ چہ بیان است بر کریم و سامان خود کردہ چون لشکر عادلشاہی بر ما
تعمین کردہ بہر طرف کہ مناسب و این ہم بر ہم سیف عین الملک رای بکنان پسندیدہ از ظاہر مجاہد کوچ کرد و ابراہیم
عادلشاہ بر احوال مطلع گشتہ یکی از امرای خود را با چہزار سوار بدفع و اخراج او کا مور کرد و بندہ چون او بکنار نیر و ولایت مان رسید
صلاحتان پی اذن سیف عین الملک استقبال نمودہ مصافحہ و لشکر عدالت پناہ را بجالا بگر بر بندہ قیل و سپ اورا مشرف
شد و سیف عین الملک قوی تر شدہ و مان طبع در محمول رجب ہم فرود برد و خارج پر کنات اقطاع ولایت مرج و کلہ و غیر
مشرف شد ابراہیم عادلشاہ با روم جہت قلع و قمع او دہ ہزار سوار و پیادہ ترتیب دادہ بسر کرد کہ دلاور خان جہشی
کہ در آنرو کیل السلطنہ ابراہیم عادلشاہ ثانی شدہ بود با استدعا تمام تعین فرمودہ و درین دفعہ سیف عین الملک و صلاحتان
و جہاد استہد و حوالی حسنا یاد کل کہ با دلاور خان جنگ کردہ و شکست دادہ دلاور خان جہشی سا کہ بر سر روز خجائی
کران داشت چار کردہ تعاقب نمودند و بسیاری از مردم عادلشاہی را از مرگ بجات بر خاک مات اگندند و چندان ہنہا
و اسوال و اسپ و فیل و شتر بست آوردند کہ شکستہ و خسارت خود را کاہنی در شکر کردہ قوی حال گردیدند و بگرتن خیل و شتر
مشول گشتند و چہزار سوار خوب دو اسپتہ اسپہ و فیل و توپخانہ بہر سائیندا ابراہیم عادلشاہ کہت ہمیت و چہزار سوار مر
کرانیدہ و فیل و توپخانہ بسیار بہرہا کردہ خود متوجہ دفع او شدہ چون بہ نخر ولایت مان رسید کہ سیف عین الملک سپاہ خود
جمع آوردہ در قصبہ مان نشستہ است و نیکر نیز روزی چند در کنار آب وقت نمود و سیف عین الملک کہ لشکر خود فراہم
آوردہ مستعد گینن شدہ بود از ان آمانت و توقف جملہ صاحب وجود دانستہ فسخ عنیت نمود و فرار مر بہ بچوہا
سہ روز متوالی و متعاقب و جہاد استہ و آوازہ جنگ از اتمہ بجانب لشکر گاہ ابراہیم عادلشاہ می آمدہ باز میکت ہما
بر ان وضع و شریف لشکر عادلشاہی در ان سہ روز مسلح و کمل شدہ از صبح تا شام بہ پشت اسپان می ایستادند و شبانگاہ

نایب فرشته

مقاله سیم در زمینیم
۸۵۳

مانده و کوفته بچمد و عرگاه بیستامند تا چون روز چهارم سیف عین الملک صفا ارستہ متوجه شد مردم عادلشاهی از وزیر امیروزما سابق بمانند بر چند قراولان می گفتند که اینک سیف عین الملک صد سید کسی سوار نیستد و براق واسلحه بر خود راست میگرد تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف عین الملک ظاهر گردید ابراهیم عادلشاه ناچار شده پی آنکه حرم و احتیاط نماید و فوجها ترتیب یابد بجانب خصم رواند و سیف عین الملک از مقابل و مقاتله ترسیده با اعیان و اشرف خود مشورت نمود و یکی گفتند با فوجی که چتر پادشاهی دره باشد جنگ میتوان کرد اما مرضی خان گفت که سید پر غرور و عین الملک میدان با اسلحه می نمود گفت که چتر جنگ میکند ملاحظه برای صیت این را بغل نیگو کرد بزم قاتل و جدال اسپ بر کجخت پنجره سوار را یکجا جمع ساخته نظر بر زمین و میره فوج شاه انداخته و جانی که چتر نایان بود حمل آورد کشت و متولف کتاب از میرزا بیکت سپاهی که در آن سرکه حاضر بود شنید که چون سیف عین الملک اسپ بر کجخت پنجره جوان یکدل با او بودند بیکدغه اسپها را جلو داده متوجه فوج خاص ابراهیم عادلشاه شدند و مردم قول تاب انگیزه نیاورده پی اختیار دره بفرار نهادند فوج ابراهیم عادلشاه پیجا پور رسید درون قلعه شتافت و چتر و قبل و توپخانه و تمام آتش شاهی که همراه بود نصیب سیف عین الملک شد و خلل فاحش در میان اندوختها نه پدید آمده و او در موضع توده که دهکوه میجا پور است نزول نموده اکثر ولایت عادلشاه را متصرف شد و مردمش هر روزه تاخت بیرون شهر آورده انواع مرصحت میرسانیدند و نیکداشتند که غل و آذوقه قلعه رسید ابراهیم عادلشاه حاجی جزان مذکور که بر اراج متوسل شده فوج شتر بجماعت نایب سفیرت لک چون مرسل داشت تا اراج بر او خود تنگناوری را با لشکر آنچه دفع اعدا روانه ساخت سیف عین الملک تعلیم اسد خان لاری نموده خواست که بر لشکر جانکر شینون زند و تنگناوری ایمنی دریا قله بفرمود که خود بگذرد اردو بلوازم همشایاری قیام نموده هر یک پارچه چونی که طول آن ده گز بود باشد بفرسانیده بر سر آن تنها در غن چرب کرده بربند و وقت شب مرگاه که غوغا بلند شود همه را بر فرزند سیف عین الملک خاقل این تدبیر در روز کس از لشکر خدا کتاب بنویسد با اتفاق صلاحیتان آماده شینون شد و بعد از آنکه لشکر جانکر بگردید میجا پور رسید شینون برد و چون زده زده بمیان اردوی اسیلان درآمد خاص و عام بر نبع مذکور چرخان افروخته شب را مانند روز منور ساختند و پیادگان میجا کمره از اطراف هجوم آورده بجزب چوب و سنگ و تیر و تفنگ بیک طرفه آلتین ترتیب برار کس را بکشت کردند سیف عین الملک و صلاحیتان بعد محنت از آن غرقاب بلا بر آمده راه فرار می نمودند از سر یکی راه لشکر گاه خود غلط کرده بجانب دیگر افتادند و در آن مقام

ابراہیم عادلشاہ

۴۰
 سپاہیان ہر کدام بطرفی افتادہ زیلہ بردو سیت کس ہمراہ وی نمازند و چون از شب تہا س کزنت و سیف عین الملکت پیدا شدہ خبر گشت
 شدن او متحرک گشت صغیر و کبیر لشکر او بیدل شدہ ہر کدام بجای رفتند و سیف عین الملکت نزدیک بیدین صبح بدانجا رسیدہ
 چون اثری از اردوی خود نیافت باہمان دو سیت کس کہ ہمراہ داشت پای در بادیہ فرار نہادہ و از دادمان بجانب ولایت
 نطاشاہ بدرفت و حال او در ضمن قضایای نطاشاہ توفیق اللہ تعالیٰ مذکور شد ہر ابراہیم عادلشاہ در ہما ایام بامراست
 چون نامور مقعد و ہواسیر و زلق الامعا و سب مطبقہ و دوران سرکر قار گشتہ بسیاری از اطبای ہند را کہ مع علیہ وی
 بودند بر مسالہ ایشان اثری مترتب نہ شد می گشت و کار بجائی رسید کہ حکمای ولایت او بجل جلای وطن نمودند و او بہ فروشا
 ترکت ہمیشہ خود کردہ کا کین بستند و زمان علل دو سال امتداد یافتہ در شہر ستہ محسن و سنین و تسعایہ جہت حق بیست و دو
 کوکی بہ احاطہ شیخ حبیبندی پہلوی جد و پدیر مدون گشت و از ہر چار فرزند و پسر و دو دختر ماند پسران علی کہ بعد از ہما
 کہ ابراہیم عادلشاہ ثانی فرزند از حسد است و دختران بانو بی بی زوہر علی برید و بیہ سلطان مسکو کہ مرضی نطاشاہ ہر
 ایام شاہی او بیتہ چار سال و چہند ماہ بود *

ذکر شاہی علی عادلشاہ

ذکر شاہی ابوالمظفر علی عادلشاہ بن ابراہیم عادلشاہ بن اسمعیل عادلشاہ

از ادقام اظلام ہنرین فام مشام ارباب دانش و پیش راچنین مقرر مسیگر دانند کہ علی عادلشاہ چون از اوان طغلی بحدت زمین
 و دوست فہم و شوخی طبع اتصاف داشت و قتی کہ بسن شد و تیز رسید پدرش ابراہیم عادلشاہ شکر و سپاس بجا آید
 کہ محبوب حقیقی مرا توفیقی دادہ کہ از مذہب جد و پدیر بری گشتہ دین حق یعنی مذہب امام اعظم اختیار کردم و شعار و واقعہ ہر
 ساختہ اثری بلہان نگذاشتہ مگر علی عادلشاہ کہ در آن مجلس حاضر بود از شوخی طبع ضبط نمود نکرده گفت چون ترک عین آبا پسندیا
 باید کہ ہمہ فرزندان چنین کنند ابراہیم عادلشاہ بعضی فرزندہا پرسید کہ چہ مذہب داری جواب داد کہ اکنون خود مذہب
 پادشاہ دارم و بعد ازین خدای سبحانہ و تعالیٰ عالم است ابراہیم عادلشاہ ازان ہمزبانی و ازین جانب فرمیدہ کہ علی عادلشاہ
 شیعہ است و از ان مجلس خواہ عنایت اللہ شیرازی دستہ بقترای علماء ہند ان مسکن را بقل رسانید و طبع آتہ شیرازی
 المشہور بخارج علی عادلشاہ کہ بعد شباب رسیدہ بعد از داشت قضا را اوم مذہب تشیع داشت و از ملاحظہ روز کار خود
 حنفی مذہب باز می نمود بلہان علی عادلشاہ اورا منزد و کرامی تر از جان داشتہ در تحظیم و تکریم او کوشید اتفاقا در آن ایام حمی از

تاریخ مرثیہ

مقالہ سیم روزہ سیم

مقالہ سیم

نزدیکان ابرہیم عادلشاہ بابرمان نظامشاہ سمرقانی مقرر و گذارند کہ ابرہیم عادلشاہ را بدستیار چاشنی گیر موم با
شاهزادہ عبداللہ را جانشین سازند و خطبہ بنام اثنا عشر خوانند و چاشنی گیر کہ سنی پاکت اعتقاد بود در آخر برابر اوہ بربان نظامشاہ
سجری مطلع گردیدہ دست از موافقت بازداشت و چون بغرض عدالت پناہ رسید و معلوم انحراف شد کہ در ابتدا جوانان دار
نیز در ان امر شریکیت بودہ ہمہ را بجزار ساختند و چہرہ میکنا ہی بباد بردارست پناہ ظاہر بود لیکت بروی او اہمہ غالب گشتہ
و در زمانی کہ عدالت پناہ بفرج قلعہ بالا میرفت با مال خلیفہ نتیجہ بند کردہ رفت و چون علی عادلشاہ در عنوان جوانی بود ابرہیم
عادلشاہ از دست او متموم گشتہ اورا مع مجلس قلعہ مرغ و رستادہ بسکندر خان قلعہ دار نوشت کہ در مخالفت او بگوشد و نگذارد کہ با
مواضع احتلاط نماید مگر از حسن اتفاقات او و اہامش کا طمان دکنہ کہ پرورہ اسمعیل عادلشاہ شیعہ مذہب بود بدل و جان
کوشیدہ کہ خدمت و موجودیت علی عادلشاہ بر میان بستہ در امر خدای خاطرش کوشیدند و چون ابرہیم عادلشاہ صاحب فرانش
شد و مردم دور و نزدیک دانستند کہ مرض موت است علی عادلشاہ خود در اوقات نماز بر مہر شدہ بانگ نماز بطریق شیعہ
میگفت و گاہ کا طمان دکنی را تا مورسیکر دانید کہ با بعضی قیام نماید و ابرہیم عادلشاہ در عین بیماری ان اخبار حوث آثار شنید
خواست کہ پسر کوچک کہ شاہزادہ طہاسب نام داشت جانشین سازد اما چون معلوم شد کہ او مہر چندان چاشنی طبع برادر بگشتہ
است بجای علی بن کشتہ گفت کہ من خود چگونہ خان اختیار خلقی بدست راضی سپارم پس اورا نیزہ قلعہ نکلون فرستادہ
بجوہر ساخت و مہات شایبی بہ تقدیر قادر بی چون گذاشت و چون صاحب حمل و تمیز از قبای جیات ابرہیم عادلشاہ مایوس شد
محمد کشورخان کہ تحصیل مال بعضی پرکانات باور جوہ بود باز بسیار یکایب علی عادلشاہ شامت و بسکندر خان نوشت کہ تمام
جیات ابرہیم عادلشاہ با روز و فردا رسیدہ احتمال کلی داد کہ بعضی از مردم دو تہانہ و جاگیر داران حوالی دوحاشی حملہ نکلون
بشہزادہ طہاسب کردیدہ فتنہ قوی حادث کردہ باید کہ علی عادلشاہ را چہرہ بر سر او نشاندہ از ظہر بر من وقتی تا در قصبہ مرغ مقام کردہ
مردم باور جوہ نمایند و بعد از انکہ اجل ابرہیم عادلشاہ بادی بدوان خبر حقیق انجامدہ شکر سادت کا قبل متوجہ دارا ملکات
کردہ انحض سکندر خان را ان سخن معقول اقامدہ پیر و اقباب گیر و دیگر لوازم شامی ترتیب نمودہ کا طمان دکنی اما او خود را ملازم نگاہ
کردہ از قلعہ بیرون شتافت و کشورخان پی توقف بہ خدمت رسیدہ زندہ تسلیم نمود و کلبت بہ سالاری متعمر گشتہ از وی
دانائی مردم بداد عوت نمود کا طمان دکنیہ بمبض اہل دت محرم گشتہ انشا در این اخبار شکر اطراف جیا پور و بر سر است

مرفقہ

عدت در یافتن دکت لکت مردم دار السلطنه تراز مجلسی و خاصه خیل و غیره بتجلیل بدو پیوستند و چون در همان زودی ابراهیم مقالیم رو صدیم
 مادشاه بر حمت حق پیوست بر جناح استعجال روانه میجا پور شد و اشرف واعیان بلا زمت رسید شمارۀ گردن و حلقه مادشاه
 در باغ محمد کورخان که یک گروهی میجا پور است بخت جلوس نموده امانی و موالی و سادات و قضات بخت پر خاستند
 انگاه در ساعی که مبنیان اختیار کرده بودند قدم در بلده میجا پور گذاشته بخت آبا متکل گشت و بیرون شهر جانی که اول بخت نشسته بود
 قضایا داشت فرموده موسوم بشاهپور گردانید و بشیوه ستوده اجداد عالیه یوسف و اسمعیل مادشاه عمل نموده هم روز جلوس
 خلبه بنام ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الیوم الشکر خواند و لفظ علی ولی الله در مساجد و معابد داخل کلمات اذان نمود و ایرانیان را در آنجا
 مقرر کرده فرمود که در مساجد و کوچه و بازار در وقت بارعام بی اندیش با دوازده بند بکار خویش مشغول باشند و سادات و علما
 و فضلا را کرامی داشته اند و راست معین کرده و بخت مصروف آن کرده اند که مردم خوب در در کابش جمع شوند لهذا
 در آنکس فرصتی از ایران و توران و سایر اقالیم سببه مردم خوب تشریف آورده میجا پور شکست ربع مسکون گردید و ط
 مادشاه کبھی که بارش بدو رسیده بود و یک و نیم گور میون میشد در آنکس عتت بر طلق پاشیده از غریب و بومی و همشهری
 و دبی و خرد و بزرگ از خوان او ذلها بر داشتند چنانکه مطالبای آرزوی بملکان از عطا یای آنجا و ست پشه گرانبار گشته رسم
 احتجاج و لذت از جهان بر افتاد و بعد از او در آید به نوعی رعایت رعیت نمود که حاصل مالکست سمت تراید پذیرفت
 و سینه را بدترین صفات داشت با شان دکن و در عایا سلوک پیش گرفته و بتدبیر قلعه را بچورد و در شکل و کلیانی و سولانو
 دادنی و در مورد چند رکونی با بسیاری از پرگناست که در هیچ عصر عزیز از بیجا پور شرفشانان اسلام نشده بود
 پی نسب و شقت بکست متصرف شده دیرت ملک و وسیع تر گردانیده و اینجاب کافیه متوسط و چند کتاب دیگر در علم
 و منطق و حکمت پیش استا کندز آینه بود با مسایل اکثر علوم آشنائی داشت و خط نسخ و ثلث در قاع خوب نویسنده
 و در ذیل نوشته های خود نام خویش برین پنج مرقوم کرده اندی کتبه علی صوفی قلندر و اخذت در دیش نهاد و صاحب مشرب
 و صوفی مش و خوش طبع و صاف نظر و ذوق حاشی با خبر بود و با اهل حقیقت محبت داشتی و در علم مجلس با از ما پرویان زبیر و حسین
 و سواد هزاران مخرن و مخرن و متور ساعی و گاه و بیگاه بلین بیت مترجم گشته بیت ما یم و چون نزهت عشق
 صفائی پیداست که دیگر چه خوشند توان بود و در سال اقل از جلوس چون میخواست که قلعه سولانو را و کلیان را از دست

تاریخ فرشته

مقاله سیم روضه دوم
۸۵۳

نظامشاییه منحل گرداند و کشورخان و شاه بو تراب شیرازی را بر رسم رسالت نزد امیرامراج فرستاده بساط یکجاکلی و اتحاد کرد
 و محمد حسین صدیقی اصغری را به احمد نکر روانه کرده در باب یکجاکلی و مواخت که شید چنانچه امراج نیز سر از حیب دوستی بر آورده قدم
 اطمینان کرامی داشت و یکی از نزدیکان خود را جهت تهنیت و مبارکباد جلوس همراه ایشان کرده معضی المرم بازگردانید و چون حسین
 نظامشاهی بگری با اهل حسن التفات و عنایات بجانیا درده و کس بجهت تهنیت نه فرستاد بلکه جز را بطر امراج شنیده و مقصد فرسیده
 بخش و کدورت نمود علی قاه ازینکه یکی بخت بر تدارک احتمال که در عهد پدرش واقع شده بود معروف میداشت پیش از
 پیش با امراج طریقه آشنائی مسلک مساحت نامیدی که چون در آندست یکی از پسران امراج که کمال تعلق خاطر با او داشت
 شد خوب استوارب در راه نمونی قمر کشورخان جرات فدیری کرده بغزایر سی باجد سوار که یکی از آنها محمد کشورخان بود به جاک گرفت
 و یکایک در مجلس امراج حاضر گردید و لوازم پرسش بجا آورده خلعتی که همراه برده بود پوشانید و از لباس ماسم بر آورد و زوجه را
 که ارسال اجزای بود از وی دو پوشیده فرزند خواند و بعد از آنکه سه روز در امراج انواع صیافت و مهر بانی به تقدیم رسانید و بعد از آن
 و امداد نمود و چون در روز وواع بشرایط مشامیت قیام نموده برادران و اقربای خود را بدان امر مامور ساخته بود اختراقت کرده
 خاطر گشته مقام او را بر دست همت فرض شمرده لیکت بنا بر تقاضای وقت ظاهر ساخته انتظار فرصت می کشید تا در شت
 و سبعین و تسعایه کار خود سباحت علی عادلشاه به بیجاور مساودت نمود و بحسین نظامشاه پیغام کرد که بر عالمیان روشن است که قلع
 سوله پور و کلیان تعلق باین فاندان داشت بحسب تقدیر چون در عهد ابراهیم ملولشاه احتمال کلی درین کار بمرسید هر دو قلعه قهر
 نظامشاییه ماند اگر خواهند دوستی و یاری دوام داشته باشد قلعه سوله پور و کلیانی باز پس دهند و اگر دادن برود و ثواب باشد
 از سر کلیانی گذشته مثل من دوستی را ممنون سازند و نیز شاه حسین بگو که از غلبه بیان حسین نظامشاه بگری بود هر چند
 که قلعه کلیانی بعد است پناه داده رفع نزاع کرده بیچ سودمند بنفاده روز بروز آتش فتنه و خصومت افزوخته تر میشد تا کار بجای
 رسید که علی عادلشاه سید علی نامی رسول را مبعوث کرد تا با احمد نکر فرستاده نام نوشت مضمونش آنکه سینه و تقاضای در امثال این امور
 شیوه ستوده شان مانع اقل نیست اگر وقت امور را بظلمت جان آورده برده قلعه را تسلیم نمایند رسم دوستی ها تا و بجا آید
 باشند و یقین دانند که از همت موبک و چند ماخرانی بسیار شامل حال بعایاد و برابا خواهد شد و قلعه عظیم پدید خواهد آمد
 آیات خان کار خود را بکلت روح بد تا نباشد بیکت احتیاج بکلت توان کار با ساختن

۹۷۲

که بر کوه

که بر که توان و سن تا حقن بسی صلحهاست و خسروی که کرد و از آن دین و دولت قوی حسین نظامشاه بگری ازین پیغام ^{۵۹} خالد بن ولید رضی الله عنه
 بر آشفته سخنان و دشت که ذکر آن ناوشش است بر زبان آورده علی عادلشاه اعراضی شده و علم خود را که نزد بود تغییر داده و بروش
 نظر مشابهت بنکر و اینده پیغام نمود که اگر میتوانی نشان خود از من بستان چه در دکن رسمیت که نشان و علم کی را دیگر
 نمیتواند کار فرمود لیکن کسیکه بر سر بهانه است و میل خنک است دارد چنین میکند تا آتش نشتگشته کار بقبال انجامد و چون این
 نظامشاه بگری بسبب نشان بنکر اختصاص نظامشاهیه و دشت پریشان خاطر گشته در سر انجام شکر گشته گردید و علی عادلشاه
 هم دست و سبب و تسعایه را مراجع را بدو خوانده با اتفاق او بصوب احمد نگر هفت نمود و مضمون اِذَا دَخَلُوا
قَرْيَةً اَفْتَدَوْهَا بوقع پیوسته از پرند تاخیر و از احمد نگر تا دولت آباد بر مسعود نماز و کفار بجا نکر که سالها می
 در طالب چنین مضروب بودند دست میداد و از کرده خاک در کانه عیش مرتضین از یار کردند و مساجد و مصاحف سوخته چون
 نظامشاه بگری که وقت مقابل از خود منقود دیده به مشورت قاسم بکین حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر و شاه حسین انجود یک
 ایمان دولت بجانب حق رفته بودند قلعه کلپانی را بحمل عادلشاه داده در آن سال بساط منار غن بر چند و بعد از آن که علی
 عادلشاه و مراجع مدار الملک خود شتافتند و حسین نظامشاه بگری در همان اوان جشن و طوی کرده بی بی جمال را بقطب ملکات
 سپرده علی عادلشاه ناچار باز محمد کشور خان و شاه ابوتراب شیرازی را به بجا نگر فرستاده از مراجع استعانت نمود و چون
 او بی تعلل و در ناکس با پنجاه هزار سوار و دو لکن پیاده را بی بجا پور گردید و بعد بر دو با یکدیگر رسیده منزل مقصود گردیدند
 ایات لشکر جهان آفرینان کشت پُر که از تنگی بگری شکست در بسیاری لشکری بر سر
 در عالم بر افتاد رسم قیاس و چون بگوالی قلعه کلپانی رسیدند ابراهیم قطبشاه شیوه ستوده مردم خوش طبع
 از دست نداده و قیقه از مردی و مردی فرو نگذاشت و با وجود عهد پیمان همیشه کوچ کرده بر مراجع و علی عادلشاه پیوست
 حسین نظامشاه بگری صبحی از خواب برخاسته چون ابراهیم قطبشاه را پهلوی خود بنزد صلاح در توقف نمیده بستر
 جانب احمد نگر شتافت و چون عدالت پناه تعاقب را از دست نداده تاراج گمان بگولے آن بلده رسید حسین نظامشاه
 قلعه تکگاه را بنغیره و آذوقه و مردان کار از نموده استحکام داده جانب خیر روان شده و شانان مذکوره بمحاصره احمد نگر پرداخته و
 بسیاری از امیران با طرافت جانب فرستاده اثر سموری در قرابا و بلدان نگذاشتند و کفار بجا نگر در کندن و سوختن عمارت

سفال سیم روضه دوم

تقصیر نکرده انواع فساد بطور آوردند و در مساجد فرو داده و اسپهاری است سفار هر چه از خوب بود سوختند
ایات بیخه و بازار احمد نکر شد از ضد مقرر بر و بر بگشته شد طهر چار پا لاند
اندزان مرز چری بجای . چون باران سر کرد و اکثر کس دلای وقت وصول فله و آنچه تکی در معاش اردوی ظفر قرین ببرد
و قطبشاه نیز مخفی بجانب نظامشاه رعایت کرده فله و حسیع با محتاج قلعه داری بقوله کیان میرسانند و استالمت داده نینکند است
که عسورین شکست خاطر شوند علی عادلشاه آنها را بجا طر آورده بدلیل و بر این مدی محاصره محمد نکر و حوالی محاصره قلعه سولاپور خاطر نشان
رامراج کرده بجه عنوان که بود از انموضع با تفاق کوچ کردند و چون بخشش منزل فرزند کشور خان استیلای بیجا نکر مشاهده کرده بعد است
و سکا گفت محاصره قلعه سولاپور در وقت مناسب نیت چه اگر مفتوح کرد یعنی که رامراج در آن طمع کرده دارد اندخل نخواهد بود
بلکه طمع در مالکست و بگریز کرده فله عظیم خواهد شد اولی ترا که فسخ این غمست نایم با داد در ندرکت قلعه در غایت استحکام شتا
باستظهار آن بزور و تدبیر قلعه سولاپور مستخرساریم علی عادلشاه این دای مقصوب شمرده بفریوع که بود رامراج را بجانب ندرکت
برده و در جایکه قدیم الایام نل سپر پادشاه مند و قلعه ساخته بود فی الجمله آثار و علامات او ظاهر بود تجویز آن رای طرح قلعه افکنند
و در موسم برسات دیواره از کج و سنگت بلند ساخته اثر اموسوم بشاه درکت کرد ایند برست پادشاه بگریز او داع کرد قطبشاه
و رامراج متوجه مالک خود شده عدالت پناه به بیجا پور ترغیف حضور از زانی داشت لیکت رامراج بی بهتاج در همان سال
شاه الله کتبه بهیم و میذم فی طغیانهم یحقون بر دیده بصیرت انداخته خافلان در میدان طغیان مکتب عدوان
جولان داده و شجره دولت خویش را به تیشه و ما ظلمتاهم و لکن كانوا انفسهم بطلان متاصل گردانیده امری حسنه
که موجب نفرت طبیعت شاه عدالت پناه باشد بوقع رسانید و بوجوب این میت و بقان سالخورده چه خوشگفت
با سپر کای نور چشم من بگریز گشته نزدی عقرب مادر و بر سزای اعمال ناشایسته او در کنار شتر نهاد و چنانکه بیا
روی زمین را از خون ارباب شرک و ظلام دریای حیون ساخت و الله در قیامل ایات
که از کوه پر سبب بانی جواب که شاخ خطای سوه ندید صواب شریک مردم سوی شمرده چه کر هم که در خانه کمتر رود
بدانش مردم بگریز ندید بیعتاد و حاضر تر از خود ندید قضا کتاه تفصیل این مجل برین منسج مرقوم میگردد که چون
در دفعه اول علی عادلشاه از سینه حسین نظامشاه بگریز بگت آمده ناچار رامراج را بدو طلبید جهان عهد و شرط در میان آورد

که غار

که کفار میآنگز بواسطه عدالت و دینی اعلی اسلام را حضرت جانی نرسایند و تبر و دو سکنه بنمایند و مساجد را خراب نگردانند
 و متعز تنگ و ناموس مؤمنان نشوند لیکن خلاف آن بطور آمده کفار را بجار و بر بله احمد کرد و تخریب و تعدی مسلمانان
 و بتنگ حرمت ایشان و قیعد نامری نگذاشتند و چنانکه کشیدند مساجد فرود آمدند بپستی میگردند و ساز و نواخته نسود
 میکنند و عدالت پناه از استماع این اخبار و دیگر شده چون منع را قدرت داشت به تعاضل میکند را بنزد دیگر آنکه بعد از آن
 سفر شان اسلام را جزو ضعیف شمرده اهلان ایشان را بارانی داد و اگر کاجی بر سر فرستاده شد ملاقات شان میکرد بر عکس
 عادت رخصت جلوس میداد و کاهیکه سوار میشد مرکب را به مقصد بگرد و بجز نواخته آنها را حسیله راه در کلاب پیاده میراند و پس از آن
 بسیار سوار شدن حکمی فرمود و دیگر اگر در کمر است آنرا از احمد ذکر کرد و مکرر متوجه نگردد که بود خاص و عام اردوی را مراجع است
 مسلمانان شمرده استز کرده به نظر حار است میدیدند و چون بوالی آمدند رسید بار خسار سیاه تاز بر زلف چشم بر مالک
 عادل شایبه و قطب شایبه سرخ کرده و تنگنا در برابر با جنود نامند و که محاسب و هم و عارض کمان از ضرر و احمایشان بجز اعرف نماید بپنجر
 ولایت پرورد شاه مأمور ساخت و ایشان در آن سال بنا بر آنکه نظام شاه را دشمن میدانستند و طاقت مقاومت او
 نداشتند لا علاج بر کدام پاره از ولایت خود بوی داده در غایت فروتنی صلح کردند چنانکه علی عادل شاه ولایت تبر و ناگری
 کوب داده صلح نمود و ابراهیم قطبشاه قلعه کوپل کند و پانچل و کتور تسلیم تنگناری کرده بدین حسیله هر مالک خود را نگاه داشت
 و بعدین وقت که راج بر شان اسلام توفیق جست استیلا ای مالا کلام عبر ساینده دیسای در قلعه پور کل موسوم پور گت
 اعلام بنی و حراتواری بر افراشت و خانه او چون درون قلعه بود به بهانه معافی و جشن جمعی کثیر از احوان خود را بدون قلعه برود
 با ستظار انجاعت و بجزن موافقت بعضی از ششم قلعه تهانه دارا بگشت و قلعه را متصرف گشت و عدالت پناه بواسطه فر
 جوار به چاکر و تو جیم حمایت راج استر و ادواستلاص از او معرض توقف انداخته سکوت اختیار فرمود و عرض سال دیگر قصد کل
 چون قلعه شاه در کس المشهور به ندرت از کج و سنک در غایت استحکام صفت تمام پذیرفت برج و باره اش چون معاص
 دولت خسروان عالی معدار سه با وج فلک اعظم کشید و ژرفی خندش مانند اندیشه خردمندان وقت پیشه بجاد و ما بهی رسید
 شهر بار فلک تکین عدالت این مایم حکم شسته بر طبق آیه کریمه **الَّذِينَ آمَنُوا وَاجْتَبَاهُ اللَّهُ لِنَحْلِيقَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ آلًا مَوْلَاهُمْ**
وَأَقْرَبَهُمْ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ بجای محنت و الاخت معرفت جهاد کفار چاکر کرد و آینه به ارکان دولت و ایمان **عَلَيْكُمْ**

مقاله سیم در خدمت
 ۱۵۲